

بخش سوم



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

ایران در عصر صفوی: تجدید حیات صنعت نساجی

رنگ به رنگ بعضی اوقات با رشته‌های نقره تداخل و تزئین می‌شد، بافته‌اند و نمای جدیدی به روش نو ارائه نمودند. در این رابطه به نقاشان زیر دست نوظهور و سفارش داده می‌شد که با استفاده از آن‌ها موضوعات شاهنامه و منظومه‌های شعری معروف ایران و از داستان‌های عارفانه تصویرهای جدیدی را ارائه دهند یا با مناظری که شاهزادگان و طبقه اشراف را در شکارگاه‌ها نمایش می‌دهد تهیه و بدست پارچه بافان برسانند تا در طراحی بافت آن‌ها استفاده نمایند یا از مناظری که از جشن‌هایی که در باغ و گلزار و هوای آزاد تشکیل می‌شده و یا از گل‌های زیبایی که در قرن دهم و نهم زیاد در تزئین منسوجات ایرانی به کار برده می‌شد مانند اشکال حیوانات درنده، خرگوش، آهو، پرندگان مانند طوطی، بلبل و گنجشک و اشکال درختان مانند سرو، نارون و درخت‌های مخروطی شکل را جزء به جزء اشکال تزئینی در منسوجات به وجود بیاورند.

در اینجا باید یادآوری نمود که رنگ‌رزی‌های ایران در کار خود چنان پیش رفته بودند که هر رنگی را که نقاش در تصویر خود پیاده می‌کردند آن‌ها با کمال استادی از رنگ‌های گیاهی خود در اثر ترکیب و تغییر مقدار مخلوط و دادن حرارت‌های لازم و متناوب تهیه و به کار می‌بردند و چنان آن‌ها را دندان می‌دادند که به هیچ عنوان رنگ آن‌ها در آفتاب یا در باران تغییر نمی‌کرد.

شمس را به دختر قلعه‌بان نسبت داد. در همان اوقات نیز شاهزاده با همسر یکی از ملا زمان حبیب بیک روابط عاشقانه یافته بود و نهانی به خانه وی می‌رفت. شبی شوی زن شکایت نزد حاکم برد که شاهزاده در خانه اوست. حبیب بیک بی‌محابا به آنجارت و در آنجا با اسماعیل روبرو شد و چنان مشتت بر روی شاهزاده زد که دو دندان جلوش در دهان افتاد. چون این اخبار به قزوین رسید؛ شاه طهماسب چهارتن از سران نامی قزلباش به نام حسینقلی خلفای دوملو، ولی خلیفه شاملو، پیر محمدخان استاجلو، خلیفه انصار قزداغلو را مأمور رسیدگی نمود. چون به قزوین بازگشت، کار ایشان در مجلس شاه به گفت و گو و مشاجره و حتی اهانت به مقام شاهی کشید. پس از این واقعه چون معلوم شد که اسماعیل میرزا شمش‌ها را به وسیله صوفیان به تبریز و اردبیل فرستاده و برای هریک و تشویق مردم به مخالفت پادشاه و هواخواهی خویش به کار برده است؛ شاه طهماسب به او خشمگین تر و بدگمان تر گشت ولی چون حبیب بیک نیز با شاهزاده برخلاف ادب رفتار کرده بود از حکومت قهقهه معزول شد و خلیفه انصار قزداغلو به جای وی مأمور گردید. در اثر پیشرفت صنعت نساجی در این دوره و بر اثر توجه خاص سلاطین صفوی و اهمیتی که به صنعت نساجی می‌دادند بافتن پارچه‌های ابریشمی شکل‌دار و نقش‌دار و پیشرفته به دوره طلایی خود رسیده و صنعتگران و کارخانه‌داران و طراحان ایران بهترین

تولید پارچه‌های نفیس، طرح‌های ایجاد شده در آنها دوره شاه اسماعیل دوم: در این دوره چون صنعتگران احساس آرامش داشتند پس به فکر نوآوری در طراحی پارچه‌ها با روش جدید و تداخل الیاف گوناگون پارچه‌هایی به شکل‌های نو افتادند. در این راه ابتدا به تغییر رنگ‌ریزی الیاف مبادرت کردند و از ترکیب چند ماده رنگ‌زا، رنگ‌های جدیدی با نماد شیر جدید به دست آوردند و رنگ‌های ترکیب شده را بر روی نخ و پارچه انتقال داده و ظاهر بدیع و زیبا و جدید آفریدند. آغاز اختلاف سران قزلباش: پنج سال پیش از مرگ شاه طهماسب اول در سال ۹۷۹ حادثه‌ای پیش آمد که اختلاف و نفاق سرداران و روسای طوایف گوناگون قزلباش را از آنچه بود؛ بیشتر آشکارتر ساخت. شاه طهماسب به جمع مال علاقه بسیار داشت. خزائن او همیشه از مسکوکات، شمش‌های طلا و آلات و اسباب زرین و سیمین، اشیا گرانبها، پارچه‌های نفیس زربفت و حریر و انواع سلاح‌های قیمتی انباشته بود و از آن جمله ششصد شمش طلا و ششصد شمش نقره در قلعه معروف قهقهه گرد آورده بود.

در سال ۹۷۹، هنگامی که اسماعیل میرزا در این قلعه محبوس بود چند شمش طلا و نقره مفقود شد. حبیب‌الله بیک استاجلو- قلعه بان و حاکم قهقهه- مدعی بود که شمش‌ها را افراد شاهزاده اسماعیل میرزا به دستور او ربوده‌اند و شاهزاده آنها را از بالای قلعه به جمعی از صوفیان که از خاک عثمانی به این قلعه آمده‌اند؛ بخشیده است. اسماعیل میرزا نیز ربودن



رنگرزه‌های ایران در کار خود چنان پیش رفته بودند که هر رنگی را که نقاش در تصویر خود پیاده می‌کردند آن‌ها با کمال استادی از رنگ‌های گیاهی خود در اثر ترکیب و تغییر مقدار مخلوط و دادن حرارت‌های لازم و متناوب تهیه و به کار می‌بردند و چنان آن‌ها را دندان‌می‌دادند که به هیچ عنوان رنگ آن‌ها در آفتاب یا در باران تغییر نمی‌کرد

این مطلب بعضی اوقات از صنایع دستی دیگر کمک می‌گرفتند و نوعی برداشت می‌نمودند.



تصویر شماره ۱- کارگاه حلاجی

پیش آمد، بهانه ساخت و جمعی از سرداران بزرگ قزلباش را به کشتن آن طایفه مأمور کرد. در همان حال نیز گروهی از سرداران چرخس را به کشتن عمو زادگان، برادران و برادرزادگان خویش فرستاد. در آن روز شش تن از شاهزادگان صفوی و هزار و دویست تن از صوفیان به دستور او کشته شدند. به این ترتیب معلوم شد که شاه اسماعیل، سرداران قزلباش را به کشتن صوفیان سرگرم کرده تا کشتن شاهزادگان به آسانی صورت پذیرد و سران قزلباش در برابر کاری انجام یافته قرار گیرند و مجال سرکشی و مخالفت برای ایشان باقی نماند.

در همان روز مأمورانی هم برای کشتن سایر شاهزادگان صفوی از کوچک و بزرگ به ولایت ایران روانه کرد و از دودمان شاهی تنها محمد میرزا را که با وی از یک مادر بود زنده گذاشت. در کشتن ایشان نیز از آن جهت تأمل کرد که مادرش به محمد میرزا و فرزندانش علاقه بسیار نشان می‌داد و ظاهر آدر کشتن ایشان از مادرش شرم داشت. ولی عاقبت بدخواهی و کینه‌توزی خود را درباره آن‌ها نیز ظاهر کرد. نخست حسن میرزا پسر بزرگ محمد میرزا را که در تهران بود کشت. سپس غازی پیک از امیران ذوالقدر را به شیراز فرستاد تا محمد میرزا و فرزندانش را از مرادو با مردم شیراز باز دارد و منتظر دستور تازه باشد.

فرمان کشتن عباس میرزا: در ماه رجب سال ۹۸۵ شاه اسماعیل دارای پسری شد و او را «شجاع‌الدین محمد» نام نهاد. پس از تولد این پسر تأمل و تردیدش در کشتن محمد میرزا و سایر فرزندانش از میان برخاست ولی سلطان ذوالقدر حکمران فارس را که به سبب ناسازگاری با سلطان محمد میرزا، مورد بی‌مهری وی و سران طایفه ذوالقدر گشته و ناگزیر به قزوین آمده بود؛ بار دیگر به حکومت آن ولایت و

تصویر شماره یک، کارگاه حلاجی را نشان می‌دهد که در شکل بالا حلاجی پشم و در شکل پایین حلاجی پنبه یا کارگران مربوطه دیده می‌شود. نوع لباس و نوع کار کردن این کارگران خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد. به دلیل عدم تامین نور کافی (چون روشن کردن شمع و یا مشعل در این نوع محیط ایجاد حریق می‌کرد و مهار آتش بسیار مشکل بود) کار کردن به نوعی شکنجه و عذاب بود ولی آنها به کار ادامه می‌دادند، از ایمان خود قوت می‌گرفتند، صبور بودند و برای خدمت به مملکت و صنعت آماده هرگونه فداکاری بودند.

تاجگذاری شاه اسماعیل: شاه اسماعیل در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الاول سال ۹۸۴ در ساعتی که منجمان مقرون به سعادت شمرده بودند، ولی در حقیقت برای خود او و خاندان صفوی و مردم ایران ساعتی بسیار شوم و منحوس بود، در ایوان چهل ستون کاخ سلطنتی قزوین بر تخت نشست و رسماً خود را شاه اسماعیل دوم خواند. سپس به دلیل ترس از طایفه صوفیه به سبب علاقه و ارادتی که به حسینقلی دوملو خلیفه‌الخلفای معزول داشتند؛ اختلاف کوچکی را که روزی میان ایشان و داروغه قزوین

پادشاهی شاه اسماعیل دوم: اسماعیل میرزا پس از آن که نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز در قلعه قهقهه محبوس مانده بود از مرگ پدر و کشته شدن برادر و رقیب خود - حیدر میرزا - خبر یافت. خلیفه انصار قراادگلو حکمران و مستحفظ قلعه که از هواداران سلطنت حیدر میرزا بود، در آن ایام به شکار رفته و از قلعه دور بود. اسماعیل میرزا چون به اعتماد نداشت، غیبتش را مغتنم شمرد و به دستیاری قوچیان افشار (که پدرش مخصوصاً به محافظت وی فرستاده بود)، جمعی از افراد حاکم را دستگیر کرد و در قلعه را بست؛ تا آن که خبر قتل حیدر میرزا را منتشر شد و گروه بسیاری از قزلباشان و هواخواهانش در پای قلعه گرد آمدند. آنگاه دستور داد تا در قلعه را گشودند و مردم دسته دسته به درون قلعه رفتند و او را به پادشاهی تبریک گفتند (نصرالله فلسفی، جلد اول)

وی سپس از قلعه فرود آمد، با همراهان برای زیارت قبور نیاکان خویش به اردبیل رفت و از آنجا راه قزوین را پیش گرفت و یک ماه پس از مرگ پدر، در روز هفدهم ربیع‌الاول ۹۸۴ وارد پایتخت شد. ولی در انتظار آنکه منجمان ساعت سعدی را برای ورود به دولتخانه و تاجگذاری پیدا کنند تا ۲۷ جمادی‌الاول آن سال به عمارت شاهی رفت و آن مدت را در خانه حسینقلی خلفا و خانم پری خان خانم - خواهر خویش - به سر برد.

باید توجه داشت در آن دوره کسانی که با هنر بافندگی مبادرت می‌کردند و سرمایه‌گذاری می‌نمودند چه اشخاص با دیانت، با حوصله، غیرتمند و عاشق صنعت و امرار معاش کارگران خود بودند که با استقرار یک دستگاه بافندگی بین ۵ تا ۲۴ نفر را برای بافتن پارچه زربفت در یک شیفت کاری مستقر می‌کردند و مزد می‌دادند؛ همچنین حدود یک کیلوگرم طلا و چند کیلوگرم نقره و حدود چند تن یا چند عدل ابریشم را به کار می‌گرفتند و در حق مملکت و هموعان خود ایثار می‌کردند و در مقابل تجاری که می‌خواستند محصولات آنان را ارزان بخرند و مأموران دولتی که مالیات‌های گوناگون می‌گرفتند، مقاومت می‌کردند آنان به طور مرتب در فکر تهیه طرح‌های نو و جذاب و مشتری پسند به اطراف و اکناف می‌رفتند تا نقاش زبر دست، مطلع و کارآمد پیدا کنند و در مقابل حریفان قد علم کرده و کار خود را گسترش دهند با توجه به

بنا به سفارش صنعتگران نساجی کم کم نقاشان مهم این دوره مبادرت به خلق نقش‌های بدیع کردند. در مجموعه مستر مور، پارچه ابریشمی وجود دارد که در آن تصویر اسبیری را با بندی که در گردن دارد می‌کشند. روش این تصویر بسیار شبیه به نقاشی محمدی نقاش است و البته بعید نیست که این شخص برای منسوجات تصاویری نقش کرده باشد

دایگی پسر نوزاد خود برگزید و پوشیده دستور داد که پس از ورود به شیراز سلطان محمد میرزا و پسرانش را از میان بردارد.

در آغاز رمضان همان سال نیز علیقلی بیگ گورکان شاملو، پسر سلطان حسین خان از امرای بزرگ طایفه شاملو را مقام خانی عطا کرد، خواهر خود را زینب بیگم را به عقد وی درآورد و او را به حکومت هرات و امیرالامرای خراسان گماشت و دستور داد که چون به هرات رسید، شاهزاده عباس میرزا را نابود سازد.

مرتضی قلی‌خان ترکمان را هم حکومت مشهد گماشت و مأمور کرد که جسد پدرش شاه طهماسب را که تا آن زمان در قزوین مانده بود به مشهد برود در جوار امام هشتم به خاک بسپارد. ولی پیش از آنکه عباس میرزا در هرات و سلطان محمد میرزا و سایر فرزندان در شیراز کشته شوند، چند تن از سرداران قزلباش به دستگیری خواهرش پری‌خان خانم او را در قزوین هلاک کردند.

بنا به سفارش صنعتگران نساجی کم کم نقاشان مهم این دوره مبادرت به خلق نقش‌های بدیع کردند. در مجموعه مستر مور، پارچه ابریشمی وجود دارد که در آن تصویر اسبیری را با بندی که در گردن دارد می‌کشند. روش این تصویر بسیار شبیه به نقاشی محمدی نقاش است و البته بعید نیست که این شخص برای منسوجات تصاویری نقش کرده باشد زیرا پدرش سلطان محمد که در دربار شاه طهماسب از نقاشان مبرز و برگزیده بود؛ به این کار پرداخته باشد. معمولاً فرزندان نقاشان چیره دست و معروف زمان ابتکارات و نوآوری‌های خود را به فرزندان منتقل می‌کردند و آن‌ها هم با ابتکار با علاقه و دقت عمل می‌نمودند و باعث می‌شد که شاهکارهایی بسیار بدیع و جذاب و بدر خور از خود تولید و ارائه نمایند.



تصویر شماره ۲-قطعه پارچه زری

در تصویر شماره ۲، یک قطعه پارچه زری با تارهای معدنی مربوط به قرن ۱۰ هجری - ۱۶ میلادی مشاهده می‌شود. تمام این موضوعات که نقاشان برای زینت دادن و نوآوری پارچه به کار می‌بردند، بر حسب سفارش طراح، قابل عمل بودند. و موضوعات دیگری از قبیل مناظر طبیعی (کوه و کوه‌ها رو تپه‌های مزین به گل‌ها و گیاهان) و سایر مناظر از قبل سرگذشت عاشقانه‌ها مانند خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و یا وامق و عذرا و همه اینگونه مناظر و نقاشی‌های به نحوی در پارچه پیاده می‌شد که باعث حیرت بیننده می‌شد. بهترین مراکز نساجی دوره صفویه تبریز، هرات، یزد، اصفهان، کاشان، رشت، مشهد، قم، ساوه، سلطانیه، اردستان و شیروان بود که در بافت، تناسب و نوآوری در رنگ‌ها و زیبایی معروف شده بودند.

شاه اسماعیل و مذهب شیعه: شاه اسماعیل دوم باطناً متمایل به مذهب تسنن بود و می‌خواست که آن مذهب را دوباره در ایران رواج دهد به همین سبب در صدد برآمد که از قدرت و نفوذ علمای بزرگ شیعه بکاهد و از تظاهرات و تبلیغات که در ایران بر ضد مذهب تسنن می‌شد و مایه اختلاف بزرگ داخلی و خارجی و خونریزی‌های فراوان بود جلوگیری کند.

وی همیشه در مجالس خصوصی از اختلاف شیعه و سنی و لعن خلفای سه گانه و اصحاب شیعه انتقاد می‌کرد ولی هیچگاه آشکارا به مذهب تسنن ابراز عقیده نمی‌نمود و مقاصد خویش را با تدبیر، سیاست، تهدید، تطمیع و بهانه‌جویی انجام می‌داد. در ابتدا

علمای متعصب شیعه را از دربار دور کرد و کتب ایشان را ضبط کرد و چند تن از روحانیون را که متهم به تسنن بودند طرف مشورت و مورد لطف و عنایت ساخت. سپس فرمان داد که مردم طعن ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه و امثال آنان را در مساجد و معابر و مجامع عمومی ترک کنند و هر کس را که از اطاعت این امر خودداری نمود به سختی تنبیه کرد. مبلغی نیز از خزانه شاهی تخصیص داد تا کسانی که در تمام عمر زبان به لعن خلفای سه گانه نگشودند، داده شود. هم چنین دستور داد تا تمام اشعار و عباراتی که در لعن خلفای سه گانه و در مدح حضرت علی بر در و دیوار مساجد و مدارس نوشته شده بود، محو کنند.

پری‌خان خانم: ظاهراً لایق‌ترین فرزند شاه طهماسب، پری‌خان خانم بود که نه تنها در شخص شاه بلکه در بسیاری از سران ایل‌ها و طایفه‌های آن دوران بسیار بانفوذ بود. این زن پس از مرگ پدر، به کمک آیدای و اعوان خود به سود اسماعیل میرزا تلاش فراوان کرد و چون پس از ماهی چند از رفتار ناهنجار و کشتارهای فجیع شاه اسماعیل بیمناک شد، موجبات کشتن وی و روی کار آمدن محمد میرزای خدابنده را فراهم ساخت. به موجب یک سند خارجی، اسماعیل در طول یک سال و نیم پادشاهی، حدود ۱۲۰۰۰ هزار به دست خود وی و اطرافیانش کشته، یا از نعمت بینایی محروم شدند و یا به رنج تبعید و دوری از زاد و بوم تن در دادند. به گفته همین نویسنده بسیاری از اعیان و ناموران که شاهد این بزهکاری‌ها بودند و از گرایش اسماعیل به آئین تسنن نفرت داشتند با پری‌خان خانم که به طور مرتب مورد اهانت اسماعیل قرار می‌گرفت، توطئه کردند و جبهه‌های تریاکی را که اسماعیل عادت به خوردن آن‌ها داشت، زهر آلود کردند. به این ترتیب در نوامبر ۱۵۷۷ میلادی وی در ۴۴ سالگی درگذشت.

بعضی می‌گویند که وی مصمم بود بار دیگر تسنن را جانشین مذهب شیعه کند ولی صاحب نظران این سخن را تهمت ناروا می‌خوانند و معتقد هستند که دشمنان وی، چنین شایعه‌ای را منتشر کرده‌اند. قدر مسلم آن است که اسماعیل با خشکه مقدسی و تعصب‌های بیجا مخالف بود و همواره می‌گفت سالیان دراز، گروهی به حيله و سالوس پدرم را فریب دادند.